

انسان و حيوان

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
«فردوسی»

الف

قبل از آن که داخل مبحث فوق به شویم لازم است ذکر مختصری از اقوال علماء و فلاسفه در این باب بیان کنیم، تا مزید بصیرت خوانندگان گردد.

اول باید دانست فرق مابین انسان و حیوان در کجا است، زیرا تمام حکماء و علماء موافق اند که از حیث ساختمان جسمانی انسان و حیوانات عالی شباهت تامی با یکدیگر دارند و فقط یک اختلاف جزئی در بین است که نزد انواع حیوانات آن تفاوت به مراتب زیادتر می باشند: مثل حیوانات پستاندار با پرندگان و پرندگان با خزندگان. در این خصوص اشکالی نیست بلکه در موضوع میل طبیعی Instinct احساسات و بالاخره هوش حیوان اشکالاتی رخ می دهد.

عقیده فلاسفه در این باب اختلاف کلی دارد، چنان که بعضی به وجود روح حیوان قائل اند الا اینکه فرق روح انسان و حیوان را فقط در درجات می دانند، در صورتی که عده دیگر قطعاً منکر روح حیوان شده و می گویند: بر فرض انسان جسماً با حیوان شباهت داشته باشد، ولی هرگز قوای معنوی او با حیوان طرف مقایسه نیست؛ و یک مسافت بعیدی آنها را از یک دیگر دور می نماید.

مابین این دو دبستان و نزد فرداً فرداً آنها هر ساعت عقیده مخصوصی ظهور می کند، از طرف دیگر علمای فن تاریخ طبیعی دو دسته شده و دائم در مشاجره و مناظره می باشند، زیرا که گروهی انسان را سر دسته حیوانات پستاندار می دانند و عده دیگر راضی نمی شوند انسان را در ردیف حیوانات اسم ببرند و می خواهند برای او یک مقام فوق العاده در بین موجودات قائل شوند.

پاسکال Pascal انسان را متوسط مابین فرشته و حیوان دانسته، و این عقیده کلیه حکماء و متصوفین مشرق زمین است: که هر گاه انسان پیروی شهوت و نفس بهیمی یا اهریمنی را بنماید، از حیوان هم مطابق «کالا نعام بل هم اضل» پست تر است و اگر به مجاهدت تزکیه نفس حاصل کند و به وسیله ریاضت به مراتب عالیه و فضائل و کمالات برسد مقام او از فرشته نیز برتر خواهد بود. لکن این تعریف از طریق علمی خارج است و به ممیزی آن در نمی آید، و فقط در الهیات جایز می باشد.

اگر انسان در نظر فلاسفه و ماوراءالطبیعیون و الهیون یک اهمیت فوق العاده ای دارد، در نزد علمای علوم طبیعی بیش از یک حیوانی که نسبتاً از حیث ساختمان اعضاء از سایر هم جنسان خود، یعنی حیوانات کامل تر است چیز دیگری نیست. از نقطه نظر علمی حیوان از همان عناصری ترکیب یافته که انسان را تشکیل می دهند، آیا مثل حیوان از یک

سلول Cellule مرموزی به وجود نیامده؟ علم الابدان، علم الانساج، علم الجنین، معرفت الارواح^۱ هر کدام به نوبت خود ثابت می کنند که ترقی و نشو و نمای آن سلول تغییرات و عوارض متشابهی را نزد انسان و حیوان طی می نماید، علاوه بر این هر دو دارای اعضای مخصوصی هستند که آنها را برای کار معینی استعمال می کنند، و همان احساسات را درک می نمایند، و در هوا و هوس چنان که در خصائل و معایب، مشترک اند.

انسان نادان، یا وحشی و یا بچه که هنوز از لطایف تمدن، و موشکافی فلسفه بی بهره می باشند، مابین انسان و حیوان را چندان فرقی نمی گذارند، زیرا که می بینند حیوانات مثل آنها می روند، می آیند، جستجوی غذا می نمایند، زائیده، بچه خود را شیر می دهند، از آنان حفظ و حمایت و پرستاری می کنند، و گاهی غمناکند و زمانی خوشحال: نزاع می نمایند، بازی می کنند، احساس درد کرده و فریاد برمی آورند، و بالاخره سرنوشت آنها یکی است: مثل هم متولد می شوند، همان احتیاجات را دارند و مانند یکدیگر نیز می میرند - پس با عقل ناقص و فکر کوتاه خودشان نتیجه می گیرند که حیوانات نیز موجوداتی هستند تقریباً مثل انسان، پست تر، عالی تر، یا مساوی؟ این را دیگر نمی دانند و آنچه از این مخلوقات بر آنها مجهول است، عبارت از سکوت آنهاست و همان خاموشی را دلیل متانت و اهمیت آنان فرض می کنند. چنان که نزد عوام گریه را به واسطه وقار جبلی، سکوت مرموز و برق زدن موی های او، و حالت متفکر و غمناکش گمان می کنند جن است! هم چنین پیشینیان در جلو آنها تواضع می کردند و زمانی آنها را حلول و نشاء الهی می نگریستند؛ و از آن جا عقیده باطل پرستش حیوانات بروز می کند، که مربوط به مذهب تناسخ است.

1. Physiologie, Histologie, Embryologie, Psychologie.

بهترین شرح کاملی که در این موضوع داده‌اند، همان تعریف جامع ارسطو است: «انسان یک حیوان ناطق است.» البته انسان همان طوری که از سایر حیوانات کامل‌تر است امتیازات ذهنی و معنوی او نیز بیش‌تر خواهد بود و بعضی از آن‌ها منحصر و مختص به اوست و در سایر قوا به‌طور غیرمساوی با حیوانات مشترک می‌باشد. اما قوای دیگری هم هست که حیوانات بر او برتری دارند؛ مثل سگ در وفاداری، کبوتر در عشق، مورچه در مال‌اندیشی، زنبور عسل در ادارهٔ امور خود، شتر در قناعت و بسیاری دیگر در نیرو و عده‌ای از موشکافی حواس یا مهارت در معماری و نساجی از برای ما سرمشق خواهند بود. لکن نباید فراموش کرد که بیشتر حکماء عادات و اخلاق ذمیمهٔ حیوان را با یک انسان کامل که عاری از هرگونه عیب و نقص باشد سنجیده‌اند، و این خیانتی است نسبت به حیوانات، خوب است در اینجا به خاطر بیاوریم که هنوز قبایل وحشی انسان وجود دارند که کاملاً پست‌تر از حیوان می‌باشند؛ چنان‌که کارائیب‌ها Caribes وقتی که غذایی به مذاقشان خوب بیاید می‌گویند: «آنقدر لذیذ است مثل گوشت انسان مرده.» لازم نیست خیلی دور برویم، در پایتخت‌های ملل متمدنه اشخاصی هستند که به مراتب از حیوان پست‌تر می‌باشند. فلاماریون C. Flammarion در کتاب «پس از مرگ» خود می‌نویسد: «حیواناتی هستند که از بعضی مردم باهوش‌ترند.» جای تعجب است فیلسوف بزرگ دکارت Descartes که خیلی متعصب به مقام انسان بوده از روی نخوت حیوان را ماشین متحرک فرض می‌کند. و این یک اشتباه بوزش‌ناپذیری است، چون همین سهو باعث شد که با حیوان به طرز ظالمانهٔ رفتار می‌کردند و می‌کنند؛ چنان‌که مالبراناش Malebranche پیرو فلسفهٔ دکارت برای تحقیقات فلسفی، سگ خود را دائم میزده است. روزی او را از رفتار ظالمانه‌اش سرزنش می‌کنند جواب می‌دهد: مگر نمی‌دانید که

حیوان حس نمی‌کند؟ ولی فلسفه آن زمان با امروز خیلی تغییر کرده و فرض دکارت به کلی منسوخ و مضحک شده است. حقیقتاً انسان باید کور و افلیج و یا اصلاً حیوان را ندیده باشد، تا در هوش آن شک بیاورد. حیوان مرکب است: از روح و جسم؛ جوهر روح اراده و فکر است، و ماده زمانی که از روح جدا شده متلاشی می‌شود. مابین روح که دائم در فکر می‌باشد و ماده که ابداً فکر نمی‌کند غیرممکن است که آن‌ها را از یک اصل بدانیم. مگر روح از چه تشکیل شده؟ به غیر از هوش و اراده و میل است که در حیوان وجود دارد؟ در این جا لازم است هوش حیوان را با میل طبیعی اشتباه نکنیم؛ زیرا یک اختلاف بزرگی مابین اعمال عقلی یا ارادی و فطری یا طبیعی حیوانات است، که عبارت از هوش و میل طبیعی می‌باشد: میل طبیعی عبارت است از جمیع اعمالی که حیوان مطابق یک ضرورت دائمی عمل می‌نماید، بدون تعلیم و آموزش و هم‌چنین تغییرناپذیر است. و لکن در هوش تمام اعمال منوط به تربیت و تجربه می‌باشد و متغیر است.

در میل طبیعی تمام اعمال فطری است: بیدستر (Castor) لانه خود را می‌سازد بدون آموختن، و این کار او اجباری و ضروری می‌باشد زیرا در موقعی که مشغول ساختن است، یک قوه دائم و اجباری حیوان را وادار به ساختن می‌کند.

در هوش تمام اعمال از روی آزمایش، تجربه، عمل و تعلیم است: اسب اطاعت نمی‌کند زیرا که نمی‌خواهد و در اعمال خود آزاد و مختار می‌باشد. به هر جهت برای علم غیرممکن است به ماهیت روح انسان یا حیوان پی برده و یا بتواند در آن دخل و تصرفی بنماید پس بنای نظریات خود را فقط باید بر روی ابراز خارجی آن هوش قرار دهیم.

اشخاصی که حیوان را با انسان مقایسه کرده‌اند، در نتیجه مشاهدات خودشان اقرار می‌نمایند که حیوان حس می‌کند، قضاوت می‌نماید، و به

میل و اراده خود می باشد یعنی باهوش است. در موضوع هوا و هوس و احساسات و طبیعت های مختلفه بین انسان و حیوان نیز به همان نتیجه برمی خوریم. حیوان اظهار محبت می کند، تنفر می نماید، خشمناک می شود، حسادت می ورزد، و یا صبور است و اعتماد به خود دارد. در حیوانات اهلی این اختلاف را بیشتر مشاهده می کنیم. کیست که ندیده باشد سگ خوشحال یا غمگین، مهربان یا وحشی، تنبل یا زرنگ، قانع یا پرخور، پاکیزه یا کثیف، ترسو یا شجاع است، بعضی اوقات فقط به اشخاص معینی انس می گیرد، و زمانی به هر کسی اظهار دوستی می کند، و تربیت و موقعیت محیط در حیوانات مؤثر است؟ اینجا یک مثل مابین هزارها ذکر می کنیم:

دوین دو نمور (Dupont de Nemours) از برای هوش فیل این حکایت را می نویسد: «فیل باغ نباتات پاریس عادت کرده بود از کسانی که به تماشای او می آمدند نان قندی و شیرینی می گرفت. چون برای سلامتی او مضر بود، قدغن شد منبعد واردین چیز خوراکی به حیوان ندهند، و یک قراول برای دفاع در آن جا گماشتند.

فیل خوب ملتفت شد، کسی که مردم را از دادن تحفه و پیش کشی معمولی جلوگیری می کند آن شخص مسلح است، و دانست اسلحه اوست که باعث اطاعت مردم شده، پس به آرامی نزدیک قراول رفت، تفنگ را از روی دوش او برداشت و شکسته بر زمین انداخت.»

غیرممکن است منکر اراده حیوانات بشویم، بیری در موقع گرفتن طعمه، خود را در بین علفزار مخفی نموده پاورچین پاورچین به طرف آن جلو می رود برای این که او نبیند و می داند آنچه باید بکند. بچه های سگ یا گربه در وقت بازی به هم پرخاش کرده یکدیگر را از روی شوخی می گزند بدون این که صدمه ای وارد بیاورند، چون می دانند که مقصودشان بازی بوده

است. سگ هوا و هوس خود را مخفی می‌کند، خود را به تجاهل می‌زند، پس از اعمال خود آگاه است. حیوان برای بیان کردن احساسات خود صدا دارد و به آهنگ‌های مختلفی درمی‌آورد، مثل خشم، محبت، التماس، درد، اضطراب و غیره. و آن‌ها این افضلیت را دارند که زبان ما را می‌فهمند در صورتی که ما زبان آن‌ها را ملتفت نمی‌شویم؛ و در هر سرزمینی که یک‌دیگر را ملاقات کنند زبان هم‌جنس خود را می‌دانند، اما روسی انگلیسی را و آلمانی چینی را نمی‌داند مگر بعد از آموختن.

آیا انسان جرئت و جلادت خود را به حدی می‌رساند، که هوش حیوان را از خیلی بزرگ گرفته تا خیلی کوچک انکار کند؟ از فیل تا مورچه، هم‌چنین از سگ تا بیدستر، پرستو، زنبور عسل و غیره و غیره، مناظر حیرت‌انگیز، و اظهار یک هوش کم و بیش کاملی را به ما نشان می‌دهند. پس ابراز خارجی روح هم نمی‌تواند قطعاً انسان را از حیوان تمیز بدهد.

«در حیوان همه چیز مخفی و مرموز است»

میشه

ب

انسان وقتی که به درجه هوش حیوانی پی برد، می تواند از خود سؤال کند: تا چه اندازه رعایت حقوق آن ها را باید در نظر گرفت؟ آیا هیچ سزاوار است به اتلاف جنبندگانی که برای ترقی خود در تلاش هستند و مانند انسان جستجوی سعادت می کنند که اولین نقطه نظر تمام مخلوقات است مبادرت بنمائیم؟ پرندگانی که برای زراعت مفید و لازم می باشند، می بینیم در هر سالی هزارها به دست انسان سبع خونخوار مقتول و محبوس و بالاخره نابود می شوند. تمام حیوانات از بزرگترین تا کوچکترین آن ها می روند در اثر ظلم و کشتار معدوم شوند.

آیا از این اجحاف رقت انگیز ناگزیر می باشیم؟ محققاً خیر. تمام این ها بسته به میل و عقل بشر است. اگر تا اندازه محدود و معینی می توانیم از حیوانات استفاده کرده و برای خدمت خودمان به کار ببریم، در حقوق آن ها نباید طریق زیاده روی پیش گیریم. اما برای انسان آسان است که به قول

خود خدیو و صاحب اختیار مطلق روی زمین می‌باشد و بدون کم‌ترین تأملی به حال زیردستان با تمام خودپسندی جبلی از زنبور عسل آذوقه‌اش را که عسل باشد می‌گیرد، از مرغ تخم او را مطالبه می‌کند، از طیور بچه‌های آن‌ها را و از گاو شیر و گوساله‌اش را، از اسب بارکشی و اسارت می‌خواهد و گوسفند را فدای شکم‌پرستی خود می‌کند...

انسان صاحب تسلط و تحکم است، اینست تمام علم او، تمام بصیرت او، و تمام فلسفه‌اش. او مسلط است و از استیلای خود سوءاستفاده کرده به طرز شیعی اجحاف می‌ورزد، و در همه جا خود را یک نمایندهٔ مشئوم مرگ نشان می‌دهد. آیا از هوش و احساسات و بالاخره روح برادران زیردست خود چه می‌داند؟ هیچ!

انسان مظلوم‌کش است، و خود را بدترین مستبد، پست‌ترین ظالم به حیوانات معرفی کرده، آن‌ها را به قید اسارت خود درآورده، حبس می‌نماید و به قسمی با آن‌ها رفتار می‌کند که زندگانی بر آن‌ها دشوارتر از مرگ می‌شود.

دیری نخواهد گذشت بهترین نمونه‌های حیوانات، که سند مهمی برای تاریخ طبیعی هستند مثل فیل (باهوش‌ترین حیوانات) در زیر شکنجهٔ انسان معدوم شوند. به همین طریق سگ دریائی، شترمرغ، بیدستر، میمونهای بزرگ و بسیاری دیگر به غیر از حیوانات کوچکی که برای چرم یا پوست و یا پر قیمتی محکوم به مرگ خشن و وحشیانهٔ انسان می‌باشند.

دلیل و برهانی که انسان می‌آورد، همیشه به نفع خودش تمام می‌شود، یعنی برای اثبات پستی، احمقی، و شرارت حیوانات و این یکی از خیالات خام، و بدایع خودپسندی علاج‌ناپذیر ما است. شرارت حیوان افسانه و تهمت است و شاید انسان برای پوزش از بی‌رحمی خود اختراع نموده، حقیقت آن است که انسان یک امتحان خوبی از خود نداده و همین

بدرفتاری او است که حیوان را وادار به شرارت می‌نماید. چرا طیور کوچک در کمال فراغت و آزادی بین پاهای اسب یا گاو گردش می‌کنند؟ زیرا که از روی تجربه به آن‌ها معلوم شده، از این حیوانات صدمه نمی‌بینند، اما از حضور انسان فرار می‌نمایند، چون که می‌دانند انسان بدذات، ظالم، و خطرناک است. این فرار حیوانات از برای احترام به او نیست: انسان به چشم حیوان یک حیوانی است مثل سایر هم‌جنسان خودش، و بر روی پیشانی او علامت قدس و نور ملکانه دور سر او را نمی‌بینند؛ و تا زمانی که انسان را نمی‌شناسد، او را جز یک مخلوق دو پا که حرکات و سکنت او آن‌ها را به تعجب می‌اندازد هیچ احساس مخصوصی از دیدن ما نمی‌کند.

حیوانات علف‌خوار، مثل فیل، اسب، گوزن، آهو و غیره تا وقتی که دربارهٔ انسان بدگمان نشده، به اصطلاح ضرب شست او را نچشیده بودند، انسان را از خودشان فرق نمی‌گذاشتند، اما همین‌که انسان شروع به آزردن آن‌ها نمود آن‌ها فرار کردند.

سیاحانی که برای اولین مرتبه وارد صحاری افریقا شدند، نقل می‌کنند که گله‌های گورخر، آهو، گوزن و غیره که به چرا مشغول بودند، از دیدن انسان فرار نکرده بلکه به او نزدیک می‌شدند.

اما همین که رفقای خود را دیدند که به ضرب گلوله به روی زمین غلطیدند، پی بردند که انسان یک دشمن خونخوار آن‌هاست و شروع به فرار کردند. سگهای دریائی نیز اولین دفعه در کنار کشتی‌های بخار با یک کنجکاو ابلهانه‌ای ماشین‌های این موجود مجهول را می‌نگریستند اما وقتی که این موجودات عجیب آن‌ها را با گلوله و ته تفنگ پذیرائی کردند این حیوانات بیچاره به سفاهت خود برخورده و بعدها اختراع کشیک را نمودند؛ ولی امروزه تقریباً نایاب شده‌اند. هیچ حیوانی بی‌جهت بدذات و شریر نیست، و نمی‌شود مگر از ناچاری، در صورتی که انسان درنده‌ترین

حیوانات است...!

خوب است نژادهای پست انسان را که هنوز در حال توحش باقی هستند نیز فراموش نکنیم. و اگر منصفانه در وضعیت انسان و حیوان تعمق بنمائیم خواهیم دید که در بین آنان کمتر انقلاب و اختلال روی می‌دهد؛ و اگر آنان کشتار و جنگ را می‌دانند، ندرتاً این جنایت مهیب، این مبارزات هولناک، این نیرنگ‌های گوناگون در نزد آنها دیده می‌شود و اگر هنوز انسان آدم‌خوار است در بین گرگان گرگ‌خوار نمی‌باشد. پس در مقابل این همه اعمال شنیع، سبعیت، پستی، بی‌اختیار مجبور می‌شویم اقرار نمائیم که: انسان یک جانور پست فاسدی است.

این قسمت را تمام نمی‌کنم بدون این‌که برای آخرین دفعه نشان بدهم که حیوانات بر ما برتری دارند زیرا که انسان محتاج به وجود آنهاست در صورتی که آنان احتیاجی به ما ندارند. درست است بعضی از آنها با ما متفق شده؛ شریک رنج و رفیق مشقت ما می‌باشند اما باید فراموش نکنیم که هر چند آنها را برای کمک خودمان اختیار نموده‌ایم ولی با آنها در کمال درستی و خشونت رفتار می‌کنیم. اگر یک خوراک «بخور و نمیر» به آنها می‌دهیم در عوض از گرده آنان کار می‌کشیم. حیوانات برای یک زندگانی آزاد و مستقلی خلق شده‌اند؛ پرنده را برای قفس نیافریده‌اند، اسب، الاغ با زین و پالان زائیده نشده‌اند. واضح‌تر بگوئیم: انسان آنان را از طبیعت دزدیده، برای هر کدام یک مصرف و کاری تراشیده است. انسان نه فقط... کمک حیوانات کار می‌کند، بلکه از عرق جبین و خون آنها می‌خواهد زندگانی بنماید، در همان حالی که بدبخت‌ترین و بیچاره‌ترین تمام موجودات است. این غرور و بی‌احتیاطی اوست که خود را با خدا برابر می‌کند و گمان می‌نماید برتر و افضل از تمام مخلوقات می‌باشد، و به حیوانات به دلخواه خود ستم می‌کند، به میل خودش بعضی قوا به آنها

می‌دهد و یا از آن‌ها سلب می‌کند، در صورتی که ارتباطی بین خیالات انسان و حیوان نیست. صحیح است انسان کامل کاملاً ممتاز و برتر از حیوانات است، اما نمی‌توانیم انکار نمائیم که حیوانات امتیازات بسیاری بر ما دارند چون که ما محتاج به آموختن همه چیز می‌باشیم ولی آن‌ها آن‌چه را که باید می‌دانند. این هوشی که بدان می‌نازیم و هر ساعت تفاخر می‌کنیم، در هر دقیقه ما را گول می‌زند. میل طبیعی، حیوان را هیچ وقت به خطا نمی‌اندازد و به تحریک آن عمل می‌نماید. به علاوه آن‌ها هوش دارند و فرق نفع و ضرر خود را می‌گذارند یعنی به چه طریقی باید میل طبیعی خود را به کار ببرند، و چون این هوش منحصر به احتیاجات طبیعی آن‌هاست کمتر از راه طبیعت منحرف می‌شوند. نمی‌توانیم بگوئیم: حیوانات همیشه از روی یک سبک و سلیقه عمل می‌نمایند، زیرا در موقع احتیاج، به مقتضای محیط، طرز زندگانی خود را تغییر می‌دهند. اما تغییرات آن‌ها موقتی است و هر آینه آن موانع برطرف شوند، دوباره سبک و طریقه قدیم خود را پیش می‌گیرند؛ و الا تغییرات آن‌ها برقرار خواهد ماند، و یا به عبارت دیگر آن‌ها از برای هوا و هوس دل خود را به دریا نمی‌زنند، و کاملاً مراعات حزم و احتیاط را می‌نمایند. آیا به مناسبت این‌که به دلخواه خود و اتفاق و بی‌فکری و برخلاف طبیعت رفتار نکرده یک خطائی نموده‌اند؟ خیر. میل طبیعی و عقل در آن‌ها توأم است و با یک‌دیگر مشورت می‌نمایند. در این‌جا خواهند گفت هوش حیوانات منفی است و همیشه خط سیر آن از دایره خود تجاوز نمی‌کند و راه ترقی بر آن‌ها مسدود است. ولی این صحیح نیست، چون که ترقی برای انسان خوب است که در اول فاقد همه چیز می‌باشد و اگر از بدو طفولیت، ما را حفاظت نمی‌کردند، و از خطرهای بی‌حساب نمی‌رهاندند، برای ما غذا تهیه نمی‌کردند، البته زنده نمی‌ماندیم. برای ما ترقی خوب است که احتیاجات اولیه ما که فراهم شد، بی چیزهای

دیگر برویم که اغلب به ضرر خودمان تمام می‌شود، اما حیوانات صنایع ما را، علوم ما را، تمدن مصنوعی ما را لازم ندارند؛ طبیعت آن‌ها را مطابق آب و هوایی که در آن زندگانی می‌کنند ملبس ساخته، اسلحه داده، پا برای دویدن، آلت شنا برای شنا کردن، بال برای پریدن، آلات دیگر برای کار کردن؛ و غذای مناسب آن‌ها را نیز فراموش نکرده است. آیا بیشتر از این چه می‌خواهید؟

می‌گویند حیوانات مثل ما آزادی ندارند و خادم تمایلات جسمانی و شهوت خود می‌باشند - آیا به نوبت خود ما نیز مطیع همان تمایلات نیستیم؟ برای معدودی از مرتاضین که به برطرف کردن نفس بهیمی، امساک در غذا و داشتن قدرت کاملی بر تمایلات سوء خود موفق شده‌اند استثنا است. اما چقدر اشخاص هستند که مطیع و منقاد بدن خود می‌باشند؟ بهتر آن است سکوت کنیم زیرا که حیوان در موسم معینی برای حفظ نسل خود؛ مطابق قانون طبیعت نه از برای لذت و شهوت‌رانی، جفت‌گیری می‌کند، ولیکن انسان...؟

دلیل دیگری که برای اثبات برتری انسان بر سایر حیوانات می‌آورند این است: که انسان بر آنان مسلط می‌باشد؛ و از مرغ هوا تا ماهی دریا را به میل خود اسیر کرده، اذیت می‌نماید و معدوم می‌کند - اما این دلیل مزخرفی است چون زور یک قدرت مادی می‌باشد که استعمال آن انکار عقل است و انسانی که ادعا دارد دنیا را به قوه عقل خود اداره نموده، می‌بینیم رفتار او به کلی مخالف مدعای او است، هیچ چیز به آسانی کشتار و انهدام نیست. آیا چقدر از ملل متمدنه بعد از هجوم یک مشت وحشی نابود شده و نام آن‌ها محو و فراموش شده است؟

ما متصل از توانائی و دانائی خودمان سخن می‌رانیم، و از تفوق خود بر سایر حیوانات دم می‌زنیم و این نکته را فراموش کرده‌ایم که به هیچ مقامی

نرسیده‌ایم مگر به کمک و پایمردی حیوانات.

انسان به واسطه خودپسندی جبلی گمان می‌کند تمام موجودات برای وجود او پا به عرصه وجود گذاشته، و آن‌ها را برای کشتن و خوردن آفریده‌اند. به این هم اکتفا نکرده این شاهکار خلقت، این مجسمه اخلاق، این مظهر الهی و بالاخره فرشته زمینی سرگرمی و تفریح لازم دارد. می‌خواهد با جان حیوانات بازی کند، از آن‌ها شکار نماید، مختصر خون می‌خواهد تا حرص خود را تسکین بدهد! چه ضرر دارد؟ حیوان باید خیلی افتخار داشته باشد که به قید اسارت و شکنجه‌ای که این ملک عذاب برای آن‌ها معین می‌کند به بدترین زجر بمیرد! این دیو افسار سر خود به میان دشت و هامون افتاده، منظر دلربای طبیعت و نعمات روح‌پرور پرندگان را به یک پرده خون‌آلود و فریادهای ناامیدی مبدل می‌سازد. هر گروهی به سوئی پراکنده شده، سپس به تعاقب سایرین پرداخته، دره به دره، کوه به کوه، دشت به دشت به کشتار آن‌ها می‌پردازد! زیرا که جسارت کرده از حضور دژخیم خود فرار کردند. حیوان حق حیات ندارد، علاقه به زندگانی ندارد، بچه خود را نمی‌خواهد، و بر روی پیشانی آن‌ها رقم قتل‌شان نوشته شده! اگر حیوانات می‌توانستند حرف بزنند، چه اسمی به دژخیم خود، به جانی خود، به قطاع‌الطریق خود می‌گذاشتند؟ به کسی که بدون سبب، بدون فایده، بدون محرکی به غیر از یک کنجکاوای ابلهانه، یک خودپسندی احمقانه و یک وسواس بی‌شرفانه کشتار و انهدام، خود را در گوشه انزوای آنان انداخته و جنبندگان درمانده ناتوانی را قتل و غارت می‌کند، که جز یک مکان آزاد و آرام چیز دیگری نمی‌خواهند و ابداً به او هیچ آزاری نکرده و نه خواهند کرد؟ خودپسندی انسان نتایج فوق‌العاده رذل و پستی دارد. آیا چه صفتی می‌شود گذاشت به شخصی که لذت خود را در کشتار و انهدام زیردستان می‌داند؟

بلاتن Blatin در کتابی که راجع به ظلم انسان نسبت به حیوانات نوشته است، حکایت ذیل را که سببیت انسان و عفو جوان مردانه سگ را نشان می‌دهد می‌نگارد:

«شخصی سگ خود را کنار رودخانه برد، تخته سنگی به گردن حیوان آویخته او را در آب انداخت. حیوان بعد از تقلای کمی سنگ را از گردن خود رها کرده شناکنان به طرف رودخانه نزدیک می‌شود. همان شخص دست خود را به جانب او برده و زمانی که به دسترس رسید، ضربت شدیدی با کارد روی سر حیوان می‌زد، در همین ضمن پای خودش نیز لغزیده و در رودخانه می‌افتاد. هر چه مردم را به کمک می‌خواهد فایده ندارد. در آب فرو رفته دوباره بالا می‌آید و نزدیک است غرق بشود. ناگاه کسی او را گرفته به طرف ساحل می‌کشاند: این سگ خون‌آلود اوست.»

این است وفای یک حیوان مظلوم، که در مقابل چنگال مرگ، وفاداری و حق‌شناسی را فراموش نکرده و قاتل خود را نجات می‌دهد. آیا از انسان در چنین موقعی از این جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها دیده شده؟ جواب آسان است: نه. چه خبط و اشتباهی سبب شکنجه حیوانات شده، و آن‌ها معروف به مضر و موذی هستند!

کسانی که تا اندازه‌ای حساس باشند از یادآوری عمل زشت خود نسبت به حیوانات پیش وجدان خودشان همان قدر شرم‌منده شده، و همان پشیمانی و دل‌تنگی را حس می‌کنند که دربارهٔ انسانی مرتکب جنایتی شده باشند و این خجلت پیش نفس را صدای وجدان انتقام‌جو می‌نامند.

ویلیام هاریس William Harris شکارچی معروف، در سیاحت‌نامهٔ خود می‌نویسد:

«زمانی که برای اولین دفعه فیل ماده‌ای را کشتم فردای آن روز به جستجوی حیوان مرده رفتم دیدم تمام فیل‌ها از این قسمت فرار کرده

بودند مگر بچه آن فیل کشته شده که تمام شب را در پهلوی مادر خود به سر برده بود. چون چشمش به ما افتاد دوان دوان در حالی که ترس و مرگ را فراموش کرده بود به جانب ما آمد. از طرز حالت او اندوه تسلی ناپذیرش هویدا بود و خرطوم خود را به قسمی حرکت می داد، مثل این که از ما استمداد می خواهد و تضرع می کرد.» در همین وقت هاریس می گوید:

«از این کار خودم یک خجلت حقیقی بر من دست داده و حس کردم که مرتکب جنایتی شده ام.»

پتر کبیر که پادشاهی ظالم و بی باک بود و در مدت عمر خود سیل های خون جاری نموده، نسبت به حیوانات رأفت و رقت قلب مخصوصی ظاهر ساخته است. میرزوسکی می گوید:

«یکی از علمای آلمان محض تفریح خاطر امپراتریس فشار هوا را امتحان می کرد، گنجشکی را در زیر سرپوش بلوری انداخته، به تدریج هوا را از درون شیشه بیرون می کشید، تا این که امپراتریس مرگ حیوان بیچاره را از بی هوائی مشاهده کند. همین که پتر کبیر دید گنجشک به سرعت پر و بال می زند و نزدیک است بمیرد، فریاد زد:

«بس است این حیوان بدبخت کاری نکرده، کسی را نیاززده، زود آن را رها کنید برود.»

این همان شخصی بود که نهایت بی رحمی را به هم نوع خود نشان داده، ولی آزار بی جهت حیوانی را نه توانست به بیند.

دکتر کلارک آبل Dr. Clark Abel بعد از شرح کشتن یک میمون بیچاره در (سوماترا) می گوید:

«اشخاصی که در مرگ او شرکت کردند اظهار می کنند، این حیوان شباهت تامی به انسان داشته و طرز حالت و قیافه و حرکاتی که در حالت نزع می کرده شبیه به انسان بوده است، دست خود را روی زخم های گلوله

گذاشته و فریادهای جگرخراشی می‌کشید.» دکتر می‌گوید: «یک احساس ترس و رحمی بر ما مستولی شد که من هنوز فراموش نکرده‌ام.»
 تمام شکارچیان موافق‌اند که مرگ میمون‌های بزرگ شبیه به انسان است و آن‌ها هر چند شقی و سنگ‌دل باشند، یک قسم ندامتی از کشتن میمون‌ها احساس می‌کنند که تمام خودپسندی و خودداری آن‌ها نمی‌تواند آن حس را برطرف کند و همیشه در پیش چشم آن‌ها مجسم می‌شود.

انسان در همه جا خود را به حیوان یک دشمن خونخوار و یک ظالم جبار معرفی کرده. لازم نیست بگوئیم حیوانات نیز دشمن انسان هستند و یا از جمله قربانی‌های هوسرانی او حساب می‌شوند. حیوانات اهلی خدمتگذار حقیقی و مطیع و منقاد انسان می‌باشند، ابدأ در زیر بار ظلم و تعدی و اسارت کم‌ترین شورش یا جنبشی از آن‌ها سر نزده است. ولی این نکته را باید در نظر داشته باشیم که در حال توحش خیلی بهتر زندگانی می‌کرده‌اند. چنان‌که اجداد آن‌ها به همان حال طبیعی زیست می‌کنند. انسان با زندگانی مصنوعی خود نژاد آن‌ها را نیز خراب و فاسد کرده است. فرض کنیم انسان از آسمان روی زمینی می‌افتاد که در آن جا حیوان وجود نداشت آیا چه می‌کرد؟ محققاً او می‌توانست زندگانی بکند، غذا، لباس، پناه و آلات خود را از نباتات و جمادات می‌گرفت، اما از کمک و یاری رفقای خود محروم می‌ماند. تا ابد کسل و ضعیف و ناتوان و احمق بود. میل طبیعی و عقل او رو به زوال می‌گذاشت. آیا می‌توانست زراعت بکند؟ به دشواری می‌توانست، ولی در هر صورت نشو و نما و ترقی او خیلی محدود بود، زیرا مجبور می‌شد به تنهایی تمام کارهای خود را انجام بدهد و بعد هم بدون کمک و تفریح، بدون فکر، بدون مشاهدات در سکوت محض زیست می‌کرد و شاید بیش‌تر اختراعات او مجهول می‌ماند چون‌که سرمشقی

نداشت از روی آن تقلید بنماید.

دیگر انسان از عنوان جاه طلبانه خود باید دست بکشد، او پادشاه موجودات نیست، بلکه یک جانی، یک ظالم، یک چپوچی، یک راهزن و یک جلاد حیوان است و پس در صورتی افضل و برتر از حیوان خواهد بود، که تمایلات پست و حرص خود را در تحت قاعده معینی بیاورد والا مجبور می‌شویم او را از جمله کالانعام بنامیم چنانکه فردوسی علیه‌الرحمه فرموده:

هر آنکو گذشت از ره مردمی تو دیوش شمر، مشمرش آدمی
 انسان نه تنها حیوانی است که آلت دفاعیه او از سایر حیوانات کم‌تر
 است بلکه راه زندگانی خود را هم نمی‌داند. صفحات تاریخ او را با خون
 نوشته‌اند. جنایات و رذائل او را تا به حال هیچ حیوانی مرتکب نشده. مثلی
 است معروف که: «عقل هر خری بهتر از آدمیزاد است.» اگرچه از روی طعنه
 و تمسخر می‌گویند اما یک حقیقت انکارناپذیری در بردارد. گوته Goethe
 در فاوست Faust می‌گوید: «آن چه را عقل می‌نامند، اغلب عین خودپسندی
 و حماقت است.»

دیوژن Diogène معروف روزی با چراغ دستی، در شهر آتن جستجوی
 یک نفر انسان را می‌نموده و عاقبت پیدا نکرد. لکن فیلسوف ما خیام، وقت
 خود را به کوشش بیهوده تلف ننموده، با بیان شیوا، طبع روان و اطمینان
 خاطر می‌گوید:

گاویست در آسمان و نامش پروین

یک گاو دگر نهفته در زیر زمین

چشم خردت گشای چون اهل یقین

زیر و زبر دو گاو مشتکی خربین

البته این خیالات را برخلاف اقوال عامه می‌دانند، و جزو هجویات

می‌شمارند. لکن این‌ها خیال باطل نیست. نسبت حمق به انسان دادن نباید به نظر ما ناگوار باشد، زیرا خیلی خطاها و اجحافات از او سر می‌زند. چه بگوئیم؟ این‌که چیزی نیست، انسان نه فقط احمق‌ترین حیوانات است، بلکه درنده‌ترین و شریرترین آنهاست و یا تنها اوست که حقیقتاً شریر و موذی است. فی الواقع انسان می‌تواند صفت دانا یا نادان، خوب یا بد را داشته باشد. من بسیار خوانده و شنیده‌ام که انسان کامل‌ترین حیوانات است. سهو بزرگی است، برعکس اوست که هرگز به درجه تکامل نمی‌رسد، هم‌چنین حیوانات قابل رشد و تکامل نخواهند بود. به همین دلیل مختصر است: که آنان احتیاجی به ترقی ندارند. آنان همانند که باید بوده باشند، بدون کم و زیاد، نه چیزی باید فرا بگیرند و نه چیزی را فراموش کنند. آن‌ها مانند اشخاص باید حفظ تولید مثل را بنمایند. انسان به هیچ‌وجه کامل نیست؛ نه از حیث اخلاق و نه از حیث جسم و نه شعور. نزد بهترین و قشنگ‌ترین و باهوش‌ترین انسان همیشه نقص دیده می‌شود. اگر صفات و معایب ما را با یک‌دیگر به‌سنجند، خطایا و شرارت ما به مراتب بیشتر خواهد بود. اما این دلیل پست بودن انسان از سایر حیوانات نمی‌شود، انسان از آن‌ها برتر است زیرا که اعضا و قوای او بیشتر و ترقی آن‌ها زیادتر است، زیرا که نیرو و قوای روحیه او نامحدود است. اما تکرار می‌کنم این برتری به‌طور مطلق نیست، هم‌چنان که تصور می‌کنند، یک انسان کامل برتر و یک انسان پست‌فطرت پست‌تر از حیوان خواهد بود.

«لا تجعلوا بطونكم مقابرا لحيوانات»

حضرت امیر

ج

اگر تمام مظالم و جنایاتی را که انسان نسبت به حیوانات مرتکب شده و می‌شود در نظر بیاوریم، خواهیم دید اگرچه خیلی مختلف می‌باشد، ولیکن سبب کشتار آن‌ها از دو عذر ناموجه ناشی می‌شود. حال لازم است قدری در اطراف آن مذاکره کنیم.

آن دو بهانه یکی عبارت از گرسنگی می‌باشد، و دیگری به نام ترقی علوم و تحقیقات علمی است - ترقی علوم از راه کشتار حیوانات یک بهانه بی‌مأخذی است. آیا چه فایده برای علوم خواهد داشت جسد بی‌جان حیوانی بعد از آن که نژاد او از بین رفت؟ آری تحقیقات جزئی از تشریح نمودن آن به دست می‌آورند. ولی چه اهمیتی دارد که شمارش استخوان‌ها و یا پیچ و خم مغز سر فلان حیوان را بدانیم؟

در صورتی که تحقیقات مفیدتری می‌توانیم از هوش، میل طبیعی، طرز زندگانی، عادات و حالت روحیه آن‌ها بنمائیم. لکن بیشتر جنایاتی که به نام

علم می شود بی فایده است.

بهانه دوم که خیلی مهم می باشد، عبارت از گرسنگی یا مبارزه بقا است که ما را وادار به کشتن حیوان می نماید. ولیکن این یک اشتباه فاحشی است. انسان اصلاً گوشت خوار نبوده و نیست، فقط از ناچاری در زمان توحش مجبور به خوردن گوشت شده و تا به حال آن را به یادگار زمان بربریت نگاه داشته است. اولاً ساختمان بدن انسان گواهی می دهد که گوشت خوار نمی باشد چنان که دندانها، معده، روده، همان طوری که فلورنس Flourens معروف نوشته، ثابت می کند که انسان اولیه میوه خوار بوده است مثل میمونهای بزرگ.

کوویه Cuvier طبیعی دان مشهور نیز به ثبوت رسانده که غذای حقیقی انسان میوه است و می گوید: «تشریح بدن انسان به ما نشان می دهد، که او از هر جهت به حیوانات میوه خوار شبیه است و به هیچ وجه با حیوانات گوشت خوار شباهت ندارد. غذای طبیعی انسان مطابق ساختمان بدن او به نظر می آید میوه جات، ریشه، و قسمت های آبدار نباتات است. دست های او برای کشت و زرع درست شده، از طرفی فکین او کوتاه و کم زور می باشد، از طرف دیگر دندان های کلبی او از سایر دندان ها بلندتر نیست و به او اجازه نمی دهد نه علف به خورد و نه گوشت حیوانات را بدرد.»

در قرن هیجدهم، طبیعی شناس بزرگ بوفن Buffon نوشته: «انسان می تواند مثل حیوان بانباتات زندگانی بنماید... به نظر می آید طبیعت به زحمت برای هوا و هوس و حرص او کفایت می کند. انسان به تنهایی خیلی زیادتر گوشت می بلعد که تمام حیوانات درنده و این از روی اجحاف است نه از حیث لزوم.»

علم الاعضاء Physiologie با تشریح در این خصوص هم‌آهنگ است، و به یک طریق روشنی عقیده کوویه را تأیید می‌نماید. به علاوه تاریخ طبیعی انسان Anthropologie که مؤسس آن بروکا Broca است نیز به نوبت خود ثابت کرده است که انسان میوه‌خوار است، نه فقط جهاز هاضمه او شبیه و نزدیک به حیواناتی می‌باشد که تنها غلات یا میوه می‌خورند، بلکه مهم‌ترین عضو او که سر است نشان می‌دهد، هیچ طرف مقایسه با سر حیوانات گوشت‌خوار نیست و حیواناتی که مغز سر آنها بیشتر شبیه با سر انسان است، فیل، میمون و غیره هستند، و در صورتی که حیوانات گوشت‌خوار در آخرین درجه حیوانات پستان‌دار حساب می‌شوند.

بچه که نزدیک‌تر به طبیعت است، و ذائقه او هنوز خراب نشده، میل زیادی به میوه دارد و بسیاری از آنها سخت از خوردن گوشت احتراز می‌نمایند و تا به آن‌ها گوشت نخوراند، گوشت‌خوار نمی‌شوند.

پلوتارک گفته: «تو از من می‌پرسی چرا فیساقورس از خوردن گوشت حیوانات پرهیز می‌کرده، اما من برعکس از تو سؤال می‌کنم کدام انسان اولین مرتبه جرئت کرد گوشت مردار را به دهان خود ببرد؟»

علاوه بر این مواد غذائیه گوشت نیز در نباتات یافت می‌شود، آزت گوشت اگرچه زیاد است ولی در بقولات و حبوبات زیادتر از آن وجود دارد، در صورتی که املاح معدنی در گوشت نیست، و اگر انسان بخواهد غذای خود را از گوشت بگیرد باید استخوان را مثل حیوانات درنده با گوشت بخورد، چون که فسفات‌های آن برای بدن انسان لازم است و همچنین حیوانات گوشت‌خوار گوشت زنده را می‌خورند، غیر از این است که انسان لاشه تجزیه شده حیوانی را که پر از میکرب امراض مختلفه است با هزار قسم رنگ‌آمیزی و تغییر و تبدیل آرایش کرده تا به‌تواند به دهان خود نزدیک کند و بیشتر حیواناتی را که می‌کشند مسلول و مریض می‌باشند و به

مجرد دخول گوشت آن در معده میکرب آن امراض را به بدن انسان انتقال می دهد.

در سنه ۱۸۹۶ دکتر مورل Maurel مقایسه کرد که مقدار مصرف گوشت در مدت پنجاه سال سه برابر افزوده شده و می بینیم علل آن به همان تناسب روز به روز در تزايد است. چنان که امراض سل، سرطان، آیانديست، زخم روده، سوءهضم و بعضی تبها در نتیجه اجحاف گوشت خواری است. زیرا گوشت در معده انسان باعث نشو و نمای میکروب سل و سرطان می باشد و همان طوری که همه مسبوق هستند دواهای بی شمار، انژکسیون های جدید که امروزه هر کسی کم و بیش استعمال نموده در قدیم به کلی مجهول بوده، با وجود این مردم در کمال صحت عمر طولی می کرده اند، در صورتی که حالیه تمام اختراعات انسان و داروهای کیمیائی رنگارنگ او عمر انسان را کوتاه کرده، نژاد او فاسد شده، هر کسی چندین مرض ارثی با خود می آورد. بدبینی عمومی محیط مسموم و افکار تاریک قرن جدید تا اندازه ای در اثر این مخالفت با قانون طبیعت و زندگانی مصنوعی او است.^۱ پرهیز از خوردن گوشت، اگرچه امروزه یک اهمیت طبی و علمی به خود گرفته و در ممالک متمدنه اروپا و آمریکا هزاران اشخاص از خوردن آن صرف نظر نموده اند ولیکن این عقیده تازگی ندارد و همیشه از زمان قدیم وجود داشته است. بیشتر عرفاء و حکماء در هر زمانی نباتی خواری^۲ بوده و می باشند: مغان ایران، عقلای هند، کهنه مصر و یونان،

Dr. Durville Dr. Pascault Dr P Carton

۱. رجوع شود به کتب

Dr. J. Le Grand. Dr Huchard

۲. نباتی خواری végétarisme از لغت vegetus لاین مشتق می شود. یعنی مقوی و متعین آن از نباتات و بعضی مواد حیوانی مثل شیر، تخم مرغ تغذیه می کنند. در صورتی که نباتی خواری مطلق végétalisme از نباتات می آید و کسانی که پیرو این رژیم هستند فقط از سبزیجات، غلات و میوه جات غذای خود را می گیرند.

متصفوفین، اشخاص بزرگ مثل بودا، فیساغورس، افلاتون، اپیکور، سن کلمان دالکساندری، پرفیرژامبیک، کرنارو، گاسندی، باکن، میلتن، لیبنیز، اسپینوزا، از متأخرین: ولتر، ژان ژاک روسو، فرانکلن، شلی، لامارتین، میشله، شوپن‌هاور، واگنر، تلستوی، کارپانترا، از معاصرین: ریشه، کلمانسو، گالیینی، مترلینگ و غیره...

به علاوه قسمت بزرگی از مردم دنیا نیز نباتی‌خوار هستند، مثلاً عده گوشت‌خواران آسیا از یک پنجم نفوس آن تجاوز نمی‌کند. در این اواخر به تجربه رسیده، که هر گاه غذای حیوان گوشت‌خواری را مبدل به نباتات بنمایند هوش و زورش زیادتر می‌شود و از بیشتر ناخوشی‌ها محفوظ می‌ماند. مثل سگ که اصلاً گوشت‌خوار بوده است ولی دیده شده بعضی اوقات اغذیه نباتی را برگوشت ترجیح می‌دهد. برعکس اگر حیوان میوه‌خوار مثل میمون را مجبور به خوردن گوشت بنمایند دیری نمی‌کشد که موی‌های حیوان ریخته و بدنش از زخم پوشیده می‌شود. هم‌چنین امراض زیادی در او تولید می‌کند. چندی است اطباء لزوم نباتی‌خواری را برای صحت جسم و روح اعلام می‌نمایند، از جمله پروفسور شارل ریشه Pr. Richet از معارف علمای معاصر فرانسه، اظهار می‌کند:

«گوشت به‌هیچ‌وجه برای بدن انسان لازم نیست» و امروزه اشخاصی که ترک گوشت‌خواری را نموده‌اند بیشتر از نقطه نظر حفظ‌الصحه می‌باشد. برخلاف عقیده عامه، از حیث قوت، مواد غذائی نباتات به مراتب بیشتر است. چون که گوشت در نظر اکثر مردم دارای خواص موهوم می‌باشد، و به واسطه تهییج مصنوعی و خطرناکی که به محض دخول آن در معده تولید می‌کند آن را یک غذای مقوی جلوه می‌دهد. سنه ۱۸۹۸ در مسابقه‌ای که بین پهلوانان در برلن گذاشتند، هشت نفر پهلوان نباتی‌خوار از ۲۳ نفر دیگر پیشی گرفتند. چای‌های بومی مکزیک که خیلی پرزور و قوی بنیه

می‌باشند، در بین راه فقط دانه ذرت می‌خورند. چاپارهای هندی فقط برنج می‌خورند، و در هر روز چندین فرسخ راه می‌روند^۱. در جنوب فارس (دشتستان) طوایفی مسکن دارند که خیلی پرزور و چالاک هستند و تقریباً کار عمده آن‌ها صحرانوردی است؛ غذای آن‌ها منحصر است به خرما و آرد. کلیتاً در تمام دنیا دهقان و برزگر بیشتر از همه زحمت می‌کشند و کارهای شاقه می‌نمایند، غذای آن‌ها تقریباً نباتات است. نیز ناگفته نماند که اجتناب از گوشت‌خواری مربوط به ریاضت نیست ولی قدماء از این جهت پرهیز می‌کرده‌اند. چنان‌که صاحب (دبستان) راجع به ایرانیان قدیم می‌گوید: «اما نشده که یزدانیان بزرگ، دهان به گوشت آلاینند، چه گوشت خوردن صفت انسانی نیست، چه هر گاه به قصد خورد خویش کشد، سببیت در طبیعت نشیند؛ و این غذا نیز آورنده درندگی است.» مطابق عقیده ابوعلی‌سینا، ناصر خسرو، و به زعم کلیه علمای صوفیه، مقصود از کشتن حیوان که در کتب مقدسه آمده برانداختن صفات بهائم است و قربانی اشاره است به کشتن نفس بهیمی چنان‌که شیخ عطار می‌فرماید:

در درون هر کسی صد خوک هست

خوک باید کشت یا ز نار بست

بعضی‌ها بعد از آن‌که این دلایل را پذیرفتند می‌گویند: اگر تمام این مطالب صحیح است ولیکن عملاً صدق نمی‌کند، زیرا کسانی که گوشت می‌خورند صدمه‌ای از برای آنان ندارد. البته کسی که تریاک می‌کشد، یا عرق می‌خورد لازم نیست در آن واحد بمیرد چون گوشت یک مهیجی است که به مرور می‌کشد، و عاقبت وخیم آن بعدها بروز می‌کند - امروز کم‌تر اشخاصی هستند که از سلامتی خود رضایت‌مند باشند. از خیلی جوان تا

خیلی پیر می‌بینیم. همه دارای دندان‌های خراب، امراض معده، موی‌های تنک، چشم‌های نزدیک‌بین، رنگ‌های پریده و به کم‌خونی، ضعف مزاج و خستگی جسمانی مبتلا هستند. هم‌چنین انسان باید بداند کشتار بی‌جهت حیوانات بدون مسئولیت نمی‌باشد و او حق ندارد زندگانی اطفال بی‌گناه طبیعت را کوتاه کند. بهترین و سالم‌ترین غذا برای انسان همان است که نباتات به او می‌دهند، زیرا که مادهٔ حیاتی Vitamine آن هنوز زنده است.

فی‌الواقع انسان یک سعادت حقیقی نخواهد داشت، تا زمانی که در اطراف خود ظلم و جور می‌بیند، خواه هم‌جنس او باشد، خواه دیگران. هر کدام زندگانی را به قدر خودشان دوست دارند؛ حیوان هم مثل انسان. بدون لزوم نباید او را از این نعمتی که خالق به تمام موجودات داده و انسان قادر نیست دوباره زندگانی را به آن‌ها رد بنماید محروم کنیم. این کشتار یک خطای بزرگی است که انسان خیلی گران باید قرض خود را بپردازد. می‌گویند ما حیوان را نمی‌کشیم سایرین کشته ما آن را می‌خوریم - این یک عذر بدتر از گناه است. تلستوی این‌طور جواب می‌دهد: «انسان می‌تواند در نهایت صحت و سلامتی زندگانی بکند، بدون این‌که برای خوراک خود حیوانی را بکشد. البته اگر گوشت خورد، برای هوا و هوس ذائقه خود در جنایت کشتار شرکت نموده. این رفتار برخلاف عقل و اخلاق است.»

ایراد دیگر آن است که هندی‌ها چندین هزار سال است نباتی‌خوار می‌باشند، و کار عمده‌ای از آن‌ها سر نزده، در جواب می‌گوئیم:

اول آن‌که وحشی‌هایی که گوشت آدم را می‌خورند به همان حال بربریت باقی هستند و ترقی و تمدن از آن‌ها دیده نشده، و اگرچه هندی‌ها اختراع راه‌آهن نکرده‌اند ولیکن تمام علوم و فلسفه مدیون این قوم بوده و می‌باشد. از این گذشته این ایراد را نمی‌شود به ژاپنی‌ها گرفت چون‌که گوشت به نظر آن‌ها یک مهیج است نه غذا و مثل مسکرات گوشت ماهی را ندرتاً برای

تفتن استعمال می‌کنند، و در بین حیوانات گرگ که گوشت‌خوار مطلق است ضرب‌المثل درندگی سبعیت و خون‌خواری می‌باشد.

آیا می‌توانیم بگوئیم هنوز قبائل وحشی انسان وجود دارند که آدم‌خوار می‌باشند، پس این غذای حقیقی انسان است؟ اما انسان خلق نشده گوشت هم‌نوع خود را بخورد و نه گوشت حیوانات را که باید آن‌ها را دوست داشته و از آن‌ها حمایت و پرستاری کند، در عوض این‌که سبب اتلاف آن‌ها را فراهم بیاورد. و اگر گوشت‌خوار می‌شود، به واسطه فراموش کردن مقام خودش است.

طبیعت در همه جا رعایت فرزندان خود را کرده است. حیوانات گوشت‌خوار مثل شیر، ببر، مار و غیره دارای قوه مغناطیسی^۱ می‌باشند و طعمه خود را قبل از خوردن بی‌حس می‌کنند. مثلاً انسان وقتی که زیر پنجه شیر یا ببر بیفتد احساس درد نمی‌نماید مگر بعد از آن‌که خلاص شود. لیوینگستون Livingstone نقل می‌کند در موقعی که به شکار شیر رفته بود، در زیر پنجه حیوان افتاده و حیوان روی بدن او می‌نشاند اما هنوز او را نخورده بود، چون شکارچیان دیگر حیوان را تهدید می‌کردند. لیوینگستون سخت مجروح شده و برای بلعیده شدن خود را حاضر کرده بود. او می‌گوید: «خیلی غریب بودا در این حالت موحش هیچ احساس درد نمی‌کردم. مثل این بود از بدن من چیزی خارج می‌شد^۲. می‌گویند شاید این یک نعمت طبیعت است، که طعمه هر حیوان گوشت‌خواری از احساس درد و زجر مصون می‌ماند و ترس مهیب آخرین لحظه زندگانی او برطرف می‌شود.»

اگرچه این قوه مغناطیسی در انسان وجود دارد ولی برای کشتن حیوان مورد استعمال نخواهد داشت. به علاوه اگر شیر حیوانی را شکار می‌نماید،

۱. Magnétisme (منتر)

Corps Astral

۲. جسم کوکبی برده که برزخ مابین جان و کالبد است.

برای هوی و هوس ذائقه خودش نیست، بلکه ساختمان بدن او برای گوشت‌خواری درست شده. عذر او خیلی روشن و آشکار است: یعنی برای امرار حیات و تنازع بقاء است، طعمه او اسارت ندیده، مزه چوب و شلاق نه‌چشیده، در یاداش خدمت کشته نشده، بلکه حیوانی است که زندگانی خود را به آزادی نموده و روزی که تقدیر بوده می‌میرد!

در قرنی که دنیا صلح عمومی و یک آتیه آرام آرزو می‌کند، و به اصطلاح می‌خواهد بره از پستان‌گرگ شیر به‌خورد! در صورتی که هر روز، هر دقیقه، دست جنایتکار بشر هزاران حیوان مظلوم را که نمی‌توانند از خودشان دفاع نمایند در نهایت خون‌سردی می‌کشد! و اغلب بر روی گوشت آن‌ها جای ضربت چوب و شلاقی که قبل از کشتن به آن‌ها زده‌اند دیده می‌شود! اخلاق‌نویسان، فلاسفه باید کتب خود را بسوزانند. خالق به موجب کدام قانون مهبی ضعیف را به قوی، ناتوان را به توانا، کوچک را به بزرگ می‌سپارد، بدون این‌که این‌گول از شکنجه‌ای که به زیردست خود می‌کند کم‌ترین ندامتی آشکار بنماید؟! واقعاً انسان ظالم‌ترین و فاسدترین حیوانات است. به غیر از منفعت و هوی و هوس خود چیز دیگری را نمی‌بیند. خودش از مرگ می‌ترسد، ولی سبب مرگ دیگران را فراهم می‌آورد. اما با وجود اسارت خشن خون‌ریزی وحشیانه و جنایاتی را که نسبت به حیوان مرتکب می‌شود، یک زندگانی تاریک، بدون دلربائی طبیعی، و خوشحالی حقیقی برای خود اختراع کرده، و هم‌چنین خود را مضحک‌ترین حیوانات نموده است. ولیکن روش ناهنجار او بیشتر به ضرر خودش تمام خواهد شد و انتقام حیوانات نیز در این دنیا به خوبی گرفته می‌شود. این ناخوشی‌های جدید که هر روز هزاران نفوس را برمی‌چیند، تغییرات عمیقی که نژاد انسان ظاهر ساخته، سمیت خیالات و محیط در نتیجه زندگانی خارج از طبیعت او است.

آری در صورتی که تمام دلایل موافق با نباتی خواری است، نباتی خوار بشویم. خوش بختانه انسان احتیاج به غذای خونین ندارد. می تواند با نباتات و میوه جات زندگانی کند. میلیون ها نباتی خوار تا به حال زندگانی کرده و می کنند. این رژیم موافق است با حفظ الصحه - صرفه جوئی - اخلاق و قوانین طبیعت، خیلی ساده و سالم و انسانی است. آری بگوئیم برای چه بکشیم؟ اگر بنا بود هر کسی برای خود حیوانی را بکشد، چقدر اشخاص از خوردن گوشت صرف نظر می کردند؟ چرا چشم خودمان را عمداً به بندیم؟

سلاخ خانه ها را همیشه در بیرون شهر می سازند. خوب بود اقلأ در میدان های عمومی کشت و کشتار می نمودند تا مردم از مرگ مهیب غذای خود آگاه می شدند. فکر بکنید به زمان های آینده که با شگفت خواهند خواند، اجداد انسان جسد حیوان کشته شده را می خورده اند.

«برای حیوان، هم‌کار و کمک انسان، باید طبقه‌ای مابین هیئت
جامعه قائل شد، و حفظ حقوق او را در نظر گرفت.»
«کلمانسو»

د

حال بیائیم سرمطلب، آیا رفتار انسان همیشه نسبت به حیوانات به یک
طرز بوده است یا نه؟ و تمدن عصر حاضر برای آنان مفید بوده است یا
برعکس آن؟ جواب هم مثبت است و هم منفی. مثبت است زیرا که هر چند
ظلم نسبت به حیوانات در این اواخر به منتها درجه رسیده ولی ملل
متمدنه اروپا و امریکا، تا اندازه‌ای به واسطه برقرار کردن قوانین سخت و
هم‌چنین به واسطه بعضی اختراعات از آزار نسبت به حیوانات بارکش
کاسته‌اند و این خیال رو به ازدیاد می‌باشد. از طرف دیگر راجع به حیوانات
ایران جواب منفی خواهد بود، به دلیل این‌که ایرانیان قدیم، همیشه رعایت
حال حیوانات را می‌نموده‌اند و نویسندگان، حکماء، عرفاء و شعرای ایران
در کتب خودشان رحم نسبت به حیوان را گوشزد نموده‌اند، و غریب‌تر از
همه آن‌که ایرانیان باستانی در زمان پادشاه دادگستر انوشیروان عادل،

قوانین سختی برای حفظ حقوق حیوانات داشته‌اند. و این یک ننگی است برای اهالی سرزمینی که مهد آسایش حیوان بوده امروز از سایر ملل عقب مانده، و در نهایت ظلم و جور با آن رفتار می‌کنند! اینک برای نمونه بعضی از آن قسمت‌ها انتخاب شد: اوستا، گاتا ۳۲ «آهورامزدا نفرین می‌کند، به کسی که کشتن چارپایان را بیاموزد».

در اوستا حیواناتی که نباید کشت عبارتند از: بره، بز، گاو، اسب، خرگوش، خفاش، خروس و غیره خصوصاً سگ. هم‌چنین بی‌رحمی نسبت به حیوانات و کشتن چرندگان و حیوانات بی‌آزار از گناهان بزرگ است.

ولی به عقیده هارلز^۱ در زمان ساسانیان و شاید خیلی پیش‌تر از آن در عوض شکنجه‌های سختی که در اوستا ذکر شده، جریمه قرار داده بودند.

دساتیر آسمانی - ۷۷ «بدانید که زندبار (جانور بی‌آزار) کش به خشم یزدان والا گرفتار آید»^۲. از جمله عدل انوشیروان در کتاب دبستان‌المذاهب، شیخ محمد فانی می‌نویسد:

«... حیوانی مثل گاو، خر و اسب را که در جوانی کار فرمودندی، چون پیر شدی صاحبان ایشان به آسودگی آن‌ها را نگاه‌داشتندی. و مقرر است که هر حیوانی را چه مایه بار کنند هر که از آن حد گذرانیدی او را تأدیب فرمودندی.» چه خیال اسفاوری است که در هر زمان حقوق حیوان را در نظر داشته و به کرات گفته و نوشته‌اند؛ ولی بدون نتیجه مانده است. و اگر در قدیم عمل می‌شده امروز به کلی فراموش کرده‌اند!

قرآن - سوره انعام آیه ۳۸ می‌آید: «و ما من دابة فی الارض و لاطائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیئی ثم الی ربهم

1. Hartz

۲. هر چند این کتاب در اواخر ساسانیان و قسمتی از آن بعد از اسلام نوشته شده ولی خالی از اهمیت نیست.

یحشرون»

(جنبده و پرنده‌ای روی زمین نیست مگر اصنافی مثل شما. ما در این کتاب چیزی را فراموش نکردیم، و روزی به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند.)

یعنی همه مخلوقات در نزد خدا یکسان هستند و هیچ‌کدام بر دیگری ترجیح و برتری ندارند. نویسندگان اخلاقی و حکمای اسلام از حیوان دفاع می‌نمایند. قسمت‌های ذیل چون مهم بود ذکر می‌شود: شیخ نجم‌الدین رازی یکی از بزرگان صوفیه در کتاب مرصادالعباد نوشته:

«... بر چارپایان ظلم نکنند و بار گران ننهند: و کار بسیار نفرمایند و بسیار نزنند و هر چه بر ایشان رود که زیادت از توسع ایشان باشد، حق تعالی فردا بازخواست کند و انصاف ستاند و انتقام بکشد.»
خواجه نصیرالدین توسی در اخلاق ناصری می‌نویسد:

«... بدترین خلق خدا کسی بود که اول بر خود جور کند و بعد از آن بر باقی مردمان و اصناف حیوانات.»

سیدجعفر کشفی از نویسندگان متأخرین صاحب تحفةالملوک این‌طور نوشته: «... زیاده بر طاقت حیوان را بار نکنند... در وقت رم کردن و نفرت نمودن آن را نزنند، بلکه تفحص نمایند که سبب آن چه بوده است. و آن را دشنام و فحش مگویند و در وقت رسیدن به منزل آب و علف و سایر امور و حوائج آن را متوجه شوند و مهیا کنند... الخ»

مکان دیگر در بیان رعایت احوال غلام و کنیز و خادم و سایر حیوانات (؟) می‌گوید: «... باید با حیوانات بر وفق عدالت و انصاف و بدون جور و اعتساف رفتار نمایند، و هر کدام از آن‌ها را تا مدتی که به حسب خلقت باید که تعیش بنمایند و نفع برسانند باقی بدارند و از روی اجحاف و زیاده‌روی با آن‌ها رفتار نکنند... و در غیر مصرفی که برای آن خلق شده‌اند مصروف

ندارند... پس باید که رعایت احوال آن‌ها به مقتضای مروت و عدالت و تقوی و دیانت نموده شود... و از آن جایی که هر مخلوقی که عاجز و اسیرتر است، وکالت و ولایت خداوند مر آن را بیشتر، و استعمال رحم و مروت در حق آن‌ها لازم‌تر است.

لهذا رعایت نمودن احوال و حقوق حیوانات اقدم و الزم است، از رعایت نمودن احوال و حقوق غلامان و کنیزان. الخ.» در خاتمه می‌افزاید: «این است نمونه‌ای از آداب معیشتی که مرتبط به امر دین معاد و از خصایص انسان است و به هر نحو و هر چه را که کسی می‌کارد به همان نحو و همان را می‌درود. و به هر قسم که سلوک می‌نماید به همان قسم خداوند در روز حشر با او سلوک خواهد کرد.»

جای بسی تأسف است که تاکنون برای وضع نمودن قوانینی جهت منع از ظلم نسبت به حیوانات در ایران اقدام نکرده‌اند، که نه فقط از زیاده‌روی جور و ستم نسبت به آن‌ها جلوگیری می‌شود بلکه منافع آن بیشتر مترصد انسان خواهد شد. و بهترین راهی است برای تهذیب اخلاق یک جامعه چنان‌که در انگلیس و آمریکا مجامع حمایت حیوانات را به نام «انسانیت» می‌نامند (Human Association).

و حقیقتاً لایق این اسم می‌باشد زیرا که آزار کننده حیوان آزار کننده انسان می‌شود. کشنده آنان دیر یا زود جانی و قاتل انسان خواهد شد. در این خصوص مونتینی Montaigne خوب گفته: «این یک تفریحی برای مادران است که بچه خود را به بینند گردن پرنده‌ای را می‌کند و سگ یا گربه را در بازی مجروح می‌نماید، این‌ها ریشه فساد و بنیاد سنگدلی و ظلم و خبائثت می‌باشند.»

بودا نیز گفته است: «مکشید، با محبت باشید، و سیر دایره تکامل پست‌ترین حیوان را خراب مکنید». فیساغورس حکیم که محرم به طریقت

مصریان قدیم بوده از ماهی‌گیران تورهای ماهی را که در آب بوده می‌خریده و در آب می‌ریخته، پرندگان را می‌خریده و دوباره آزاد می‌کرده است.

آپوله Apulée سیاح معروف، در کتاب سحر Magic خود نوشته: «رحم نسبت به حیوانات و مهربانی فطری، به قدری با هم مربوط می‌باشند که می‌توانیم با اعتماد و اطمینان کاملی قضاوت نمائیم؛ شخصی که نسبت به حیوانات بی‌رحم است، یک انسان نیکوکاری نخواهد بود. این رحم از همان منبعی است که فضیلت، اخلاق، و پاکدامنی انسان معلوم می‌شود، نسبت به هم‌نوع خود.» فیلسوف بزرگ آلمان شوپن‌آور Schopenhaver می‌نویسد: «اساس اخلاق رحم است نه فقط نسبت به هم‌نوع خود، بلکه نسبت به تمام حیوانات.»

روسکن Ruskin نویسنده نامدار انگلیس، در ضمن نطق خود می‌گوید: «من نمی‌خواهم بدون لزوم، هیچ‌یک از مخلوقات را نه بکشم و نه آزار بنمایم. بلکه به حفظ تمام جنبندگان بی‌گناه و نگاهداری تمام زیبایی طبیعت و زمین کوشش بکنم.»

پیرلتی Pierre Loti می‌نویسد: «من از مشاهده تیره‌روزی حیوانات بیشتر اندوهگین می‌شوم، تا برای برادران خودم. زیرا که آنان بی‌زبان و ناتوانند.»

محبت نسبت به حیوانات در هر زمان از طرف حکماء و عقلاء و اشخاص بزرگ برای رفاهیت زندگانی مادی و پیشرفت عقلی و ذهنی و تکمیل اخلاق انسان تأکید و تصریح شده. لکن ما در این‌جا توقع رحم و مروت از کسی نداریم بلکه فقط و فقط، دادخواهی می‌کنیم. خصوصاً ایرانیان که پیش‌قدم این عقیده به‌شمار می‌آیند، باید هر چه زودتر دست به کار بزنند. از حلوا حلوا گفتن، دهن شیرین نمی‌شود. درست است در زمان گذشته قوانینی در

این موضوع داشته، و نویسندگان آن همیشه از حیوان دفاع کرده‌اند ولی چه فایده؟ امروز قانونی در خصوص حیوانات ندارد که مجری بشود و یکی از بدترین نقاط دنیا برای آن‌ها شده است. چنان‌که اسب‌هائی که دوره جوانی خود را در کمال سختی و زحمت گذرانیده‌اند، چون پیر و ناتوان می‌شوند، صاحب باوفا آن‌ها را به قیمت نازلی به گاریچی یا برای کارهای شاقه دیگر فروخته، و حیوان بیچاره از این به بعد در زیر بارهای سنگین، شلاق، لگد، و دشنام عمر خود را به پایان می‌رساند. الاغ در ایران برای زجر کشیدن و جان‌کندن آفریده می‌شود. در کوچ‌ها به حال رقت‌آوری با زخم‌های زیاد، پای چلاق، شکم گرسنه، دو برابر قوه خود از طلوع آفتاب الی موقع خواب صاحب‌اش باید بار بکشد. نوازشی ندیده، به جز از شلاق و حرفی نشنیده به غیر از فحش و دشنام. سگ خیابان را محض رضای خدا می‌زند؛ آگره را زنده در چاه می‌اندازند. موش را در سر گذرها آتش می‌زنند و غیره و غیره... اگر کشتن حیوانی برای انسان مفید است چه لذتی زجر و شکنجه او برای ما خواهد داشت؟ تاکی این پرده‌های خونین بربریت را باید کورکورانه نگاه کرد؟ این است تربیتی که به اطفال خود می‌آموزند و تمام مردم به خیال چیزهای شرم‌آور، خودپسندی، منفعت‌جویی و سیاست‌بافی هستند؟

همین شکنجه‌های گوناگون منجر به بی‌شرفی و فساد اخلاق می‌شود. این بی‌قیدی ظالمانه، جنایتی است نسبت به حیوان و خیانتی می‌باشد که نسبت به مقام و شئون عالم انسانیت مرتکب شده‌ایم. برای یک ملتی که لاف تمدن می‌زند، و برای کسی که خود را انسان خطاب می‌کند این فجایع زشت و ننگین است. و از جاده انسانیت به کلی دور می‌باشد. هومبولد Humboldt می‌گوید: «درجه تمدن یک ملتی از رفتار آن ملت نسبت به حیوانات معلوم می‌شود.»

تربیت پدر و مادر تأثیرات عمیقی در اخلاق و رفتار بچه خواهد داشت و ظلمی که نسبت به حیوان شده و می‌شود، مادران اطفال به‌طور غیرمستقیمی در آن شرکت کرده و مسئول می‌باشند.

مادر بی‌وجدانی که پرنده‌ای را به دست بچه خود می‌سپارد و یا پدر بی‌وجدانی که بچه خود را به شکار برده و به خون‌ریزی تشویق و تحریص می‌کند، این‌ها اولین مدرسه قساوت و خون‌خواری انسان است که باعث بی‌رحمی و جنگ و جدال می‌شود. بر هر مادر و معلمی واجب و لازم است، در جزو درس و تربیت به بچه بیاموزد: که حیوان را برای آزار کردن و کشتن نیافریده‌اند، و تمام مخلوقات به نظر صانع یکسان‌اند و در بین آن‌ها پستی و بلندی نیست. همه باید سیر دایره تکامل را بنمایند. باید جلوگیری از مظالم انسان برای افتخار نام، و مقام انسانیت بشود.

اکنون در تمام بلاد اروپا و آمریکا با داشتن قوانین سخت و امتیازات دولتی، تا اندازه‌ای دایره ظلم را تنگ‌تر نموده‌اند. در فرانسه قانون گرامن^۱ از حیوان دفاع می‌نماید. در پرتغال کسی که حیوان زخمی یا ناخوش را بار کند، و یا حیوانی را بزند، از ده الی هفتاد و پنج فرانک جریمه شده و مدت پنج تا چهل روز حبس می‌شود. قانون هلاند برای آزار کننده حیوان، یا بار نمودن زیاده از معمول چهارپایان، دشنام عابری، مدت شش ماه حبس و سیصد فلرن جریمه قرار داده است. قانون انگلیس شش ماه حبس، و صد لیره جریمه معین کرده. از طرف مجامع حمایت حیوانات نیز پرستاری می‌شوند، مثلاً در نزدیکی سر بالائی‌ها اسب یدکی نگاه داشته‌اند تا مجاناً به درشکه یا چهارچرخه سنگین کمک کنند. آیا این حرکت قابل تحسین نیست؟ ولی ایران در مقابل دنیا سکوت اختیار کرده و روز به روز تعدی

1. Loi Grammont, 1850.



اهالی آن نسبت به حیوانات بیگتر می شود این بی حسی شرف یک ملتی را تحقیر می کند.

می گویند حیوانات حقوقی ندارند، اگر آنان تا به حال حقوقی ندارند برای آن است که ما نمی خواهیم داشته باشند. چرا نباید حقوق آن ها را مراعات کرد؟ آیا حیوان برای هوسرانی انسان خلق شده یا حقوقی در نزد پروردگار خود دارد؟ - تمام عقل و اخلاق بر ضد ظلم و جور و شکنجه ای که انسان به برادران ناتوان خود می نماید اعتراض می کند. و انسان در مقابل کسی که هر دو آن ها را آفریده مسئول است. باید احترام حقوق آن ها را بنماید، وگرنه برتری خود را بر سایر حیوانات انکار نموده، یک نادان دیومنش و یک پست فطرت گرسنه چشم معرفی می شود. حقوق حیوانات، حقوق زیردستان و بی نوایان است، حفظ حقوق آن ها یکی از نتایج تمسک واقعی و انسانیت حقیقی و هم چنین حفظ عقل، اخلاق و حیثیات یک جامعه است.

چون این مختصر گنجایش بیش از این را نداشت لهذا آن مرام را روشن تر بیان کنیم که عبارت است: از حرف زدن برای بی زبانان، دفاع از ناتوانان، دادخواهی برای ستم دیدگان، احقاق حق زیردستان و جلوگیری از مظالم و قبیحی که برای مقام انسانیت یک لکه ننگ آوری است.

بدیهی است که تمام وجدان و شرافت، هر انسانی را مجبور می کند که در دادخواهی آن ها شرکت نموده هر چه زودتر جبران حقوق پایمال شده بنماید.

همان طوری که با شعر فردوسی شروع کردیم با این بیت خواجه حافظ علیه الرحمه که جامع تمام فلسفه اخلاق است خاتمه می دهیم:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست